



The Conflict Between Narrations of Prophethood Leaving the Lineage of Prophet Joseph (AS) and the Reports of the Prophethood of Joshua (AS) in the Narrations of Both Islamic Sects (Shia and Sunni) *

Ehsan Sorkhei ¹ and Jasem Naroie ²

Abstract



Joshua bin Nun (AS) is regarded as one of the most significant and influential figures in Jewish history, known as the successor to Prophet Moses (AS). Historical records and hadith sources indicate that he was a descendant of Prophet Joseph (AS). While many of these sources affirm his prophethood, some narrations present a conflicting view, claiming that prophethood ceased within Joseph's lineage. This study seeks to explore Joshua's (AS) prophethood as described in these narrations and resolve this apparent contradiction. Using textual analysis and methods to validate historical reports, the study first gathers and evaluates relevant accounts about Joshua bin Nun's (AS) genealogy, ensuring their reliability. The evidence both for and against his prophethood is then examined in historical sources and hadith literature. Although some reports deny Joshua's prophethood, these texts show signs of transmission issues, calling their credibility into question. By referring to narrations that explicitly affirm Joshua's prophethood, alongside accounts that confirm divine revelation being sent to him, this study concludes that Joshua bin Nun (AS) was indeed from the lineage of Joseph (AS) and was among the prophets of the Israelites, attaining this role after the time of Moses (AS).

Keywords: Joshua bin Nun, Prophethood, Islamic Narrations, Joseph (AS), Conflict of Reports, The Holy Quran.

*. **Date of receiving:** 11/06/2023, **Date of approval:** 10/12/2023.

1. Assistant Professor of Quranic Studies, Research Institute of Seminary and University, Qom, Iran, "Corresponding Author"; (e.sorkhei@gmail.com).

2. PhD Candidate of Comparative Hadith Studies, Al-Mustafa International University, Qom, Iran; (jasemnaroie3315@gmail.com).



تعارض روایات خروج نبوت از نسل حضرت یوسف ع با اخبار نبوت یوشع ع (در روایات فریقین)*

احسان سرخه‌ای^۱ و جاسم ناروئی^۲



چکیده

یوشع بن نون علیه السلام از شخصیت‌های برجسته و تاثیرگذار در تاریخ یهودیان و جانشین حضرت موسی علیه السلام به شمار می‌رود. بر اساس شواهد حدیثی و تاریخی، او از نوادگان حضرت یوسف علیه السلام است. اگرچه بسیاری از منابع حدیثی و تاریخی بر نبوت او تأکید دارند، این گزارش‌ها در تضاد با روایاتی هستند که خروج نبوت از نسل حضرت یوسف علیه السلام را مطرح می‌کنند. این پژوهش با هدف بررسی نبوت یوشع علیه السلام در روایات و رفع این تعارض انجام شده است. برای پاسخ به این مسئله، با استفاده از روش‌های متن‌پژوهی و اعتبارسنجی گزارش‌ها، ابتدا گزارش‌های مرتبط با نسب یوشع بن نون علیه السلام گردآوری شد که نشان داد این گزارش‌ها معتبر هستند. سپس مستندات مرتبط با اثبات یا رد نبوت او در منابع روایی و تاریخی مورد بررسی قرار گرفت. علی‌رغم وجود مشکلات طریقی و متنی در مستندات رد نبوت یوشع علیه السلام، آشکار شد که این مستندات قابل پذیرش نیستند؛ بنابراین، با استناد به روایاتی که به نبوت او تصریح می‌کنند و گزارش‌هایی که نزول وحی رسالی به او را تأیید می‌کنند، اثبات می‌شود که یوشع بن نون علیه السلام از نسل حضرت یوسف علیه السلام و از جمله انبیاء بنی اسرائیل است که پس از موسی علیه السلام به این مقام دست یافته است.

واژگان کلیدی: یوشع بن نون، نبوت، روایات فریقین، یوسف علیه السلام، تعارض اخبار.

* تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۳/۲۱ و تاریخ تأیید: ۱۴۰۲/۰۹/۱۹.

۱. استادیار گروه قرآن پژوهی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم، ایران، (نویسنده مسئول): e.sorkhei@gmail.com

۲. دانشجوی دکتری علوم حدیث تطبیقی جامعة المصطفی ص العالمية، قم، ایران؛ jasemnaroie3315@gmail.com



مقدمه

بررسی شخصیت و زندگی انبیاء پیشین همواره مورد توجه اندیشمندان بوده و نکات سودمندی را برای دین‌پژوهان به همراه داشته است. نبوت بسیاری از انبیاء با اتکا به مستندات مستحکم قابل اثبات است، اما در مورد نبوت برخی از آنان، به دلیل وجود مستندات ناسازگار و بحث‌های مختلف، تردیدهایی مطرح شده است؛ از این‌رو، لازم است که دلایل نبوت آنان به‌صورت دقیق و جامع مورد بازبینی قرار گیرد.

نبوت یوشع بن نون علیه السلام یکی از چالش‌هایی است که هر پژوهشگری در بررسی زندگی این شخصیت برجسته بنی اسرائیل با آن مواجه می‌شود. این ابهام از آنجا ناشی می‌شود که در بسیاری از روایات شیعی و اهل سنت، تنها به وصایت او اشاره شده و گزارش‌های روشن و قطعی درباره انتساب مقام نبوت به او وجود ندارد.

بررسی بیشتر اخبار مرتبط با یوشع بن نون علیه السلام ممکن است این ابهام را پیچیده‌تر کند، چراکه محتوای برخی روایات به گونه‌ای است که می‌توان از آنها عدم نبوت او را استنباط کرد. بدین ترتیب، میان دو دسته از اخبار، یعنی اخباری که یوشع بن نون علیه السلام را به‌عنوان یکی از انبیاء و جانشین حضرت موسی علیه السلام معرفی می‌کنند و روایاتی که از عدم نبوت او سخن می‌گویند، تعارض ایجاد می‌شود. از این‌رو، لازم است که تمام مستندات مورد نقد و بررسی قرار گیرد تا علاوه بر روشن شدن مسأله نبوت یوشع بن نون علیه السلام، تلاش‌هایی برای برطرف کردن تعارض میان این اخبار صورت گیرد.

پژوهش‌های متعددی درباره یوشع بن نون علیه السلام انجام شده است. برای نمونه می‌توان به «الامام علی و النبی یوشع تاریخ یعید نفسه» اثر سید جعفر مرتضی‌عاملی، «اساطیر اليهود» اثر لوئیس جنز برج، و «نقد و بررسی اسرئیلیات در قصص الانبیاء درباره چهار پیامبر حضرت شعیب علیه السلام، موسی علیه السلام، یوشع علیه السلام و یونس علیه السلام» اثر فهیمه کلباسی اصفهانی اشاره کرد. همچنین، مقاله «نبی الله یوشع بن نون فی ثنایا اسفار العهد القدیم» به قلم انمار احمد محمد نیز در این باره به نگارش درآمده است. با مطالعه این آثار، آشکار می‌شود که در آنها توجه کافی به مسأله تعارض روایات خروج نبوت از نسل حضرت یوسف علیه السلام با اخبار نبوت یوشع علیه السلام نشده است؛ البته پایان‌نامه «بازشناخت یوشع بن نون علیه السلام در روایات فریقین» اثر جاسم ناروئی، تنها اثری است که به این موضوع پرداخته و نوشتار حاضر برگرفته از آن است. با توجه به تعداد اندک پژوهش‌های انجام‌شده درباره این موضوع، ضروری به نظر رسید که بررسی‌های بیشتری با دقت و تحلیلی عمیق‌تر صورت گیرد.

برای دستیابی به اهداف این پژوهش، تمام گزارش‌ها و مستندات مرتبط با اثبات یا رد نبوت یوشع بن نون علیه السلام گردآوری و بررسی شده است. به دلیل ارتباط نزدیک این انتساب با نسب یوشع بن نون علیه السلام، ابتدا باید تحقیقاتی دقیق درباره نیاکان او انجام شود. سپس شواهد و دلایلی که ممکن است عدم نبوت او را ثابت کنند، بررسی می‌شود و در نهایت، با ارائه مستندات نبوت یوشع بن نون علیه السلام، این مسأله اثبات خواهد شد.

الف. مفهوم‌شناسی واژه «نبی» و نسب‌شناسی یوشع

درباره ریشه واژه «نبی» دو دیدگاه وجود دارد. برخی این واژه را مشتق از «نبو» به معنای رفعت می‌دانند، زیرا جایگاه انبیاء نسبت به سایر مردم در مقامی بلندتر است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۷۹۰). گروه دیگری بر این باورند که «نبا» به معنای «خبر» ریشه این واژه است، چرا که نبی خبرآورنده‌ای از سوی خداوند است (طبرسی، ۱۳۷۱: ۲۵۴/۱). مراجعه به منابع روایی شیعه نشان می‌دهد که امامان معصوم علیهم السلام تنها در بیان تفاوت میان «نبی» و «رسول» به توضیح مفهوم واژه «نبی» پرداخته‌اند. به عنوان نمونه، امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «نبی کسی است که فرشته وحی را در خواب می‌بیند و صدایش را می‌شنود، اما در بیداری او را نمی‌بیند» (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۶۷/۱). این مفهوم در روایات متعدد بدون هیچ تفاوتی تکرار شده است (صفر، ۱۴۰۴: ۳۶۹/۳۶۸/۳۷۱؛ کلینی، ۱۴۰۷: ۲۵۱/۱).

نسب یوشع

منابع مختلف نسب یوشع بن نون علیه السلام را به شیوه‌های گوناگونی ذکر کرده‌اند. برخی تعداد واسطه‌های میان او و حضرت یوسف علیه السلام را اندک و برخی بیشتر آورده‌اند. این گزارش‌ها با وجود اختلافات، در این نکته مشترک‌اند که یوشع علیه السلام از نوادگان یوسف علیه السلام است. شکل‌های مختلف این گزارش‌ها به صورت زیر است: ۱. «یوشع بن نون بن افرانیم بن یوسف» (مسعودی، ۱۳۸۴: ۶۴؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۲۶۵/۷۴؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۲۰۰/۱)؛ ۲. «یوشع بن نون بن الیشامع بن عم یهود بن لغدان بن تالخ بن راشف بن بریعا بن افرانیم بن یوسف بن یعقوب» (مقریزی، ۱۴۲۰: ۳۵۴/۱۲)؛ ۳. «یوشع بن نون بن الیشامع بن عمیهوذ بن لعدان بن تاحن بن تالخ بن راشف بن رافح بن بریعا بن افرانیم بن یوسف بن یعقوب» (ابوالفداء، بی‌تا، ۲۱/۱)؛ ۴. «یوشع بن نون بن الیشامع بن عمیهون بن بارص بن لعدان بن تاحن بن تالخ بن اراشف بن رافح بن بریعا بن افرانیم بن یوسف بن یعقوب» (ابن خلدون، ۱۳۹۱: ۸۵/۲).



برخی گزارش‌های مشابه با اندکی اختلاف نیز وجود دارد. بررسی این گزارش‌ها نشان می‌دهد که علاوه بر اختلاف در تعداد واسطه‌ها، تفاوت‌هایی در ضبط اسامی نیز وجود دارد که با اندکی دقت می‌توان آنها را به یک نام بازگرداند (برای نمونه، ر.ک: ابن‌وردی، ۱۴۱۶: ۲۰/۱؛ رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۸۶: ۹۲).

بیشتر مورخان شیعه و اهل سنت معتقدند که یوشع علیه السلام با دو واسطه به یوسف علیه السلام می‌رسد (برای نمونه، ر.ک: طبری، بی‌تا، ۳۴۶/۱؛ مسعودی، ۱۳۸۴: ۶۴؛ طبری، ۱۴۲۷: ۷۸؛ ابن‌کثیر، ۱۴۰۷: ۳۱۹/۱، ۲۸۱/۶؛ محمد قمی، ۱۳۶۷: ۹۹/۸؛ علامه مجلسی، ۱۴۰۳: ۳۷۲/۱۳). از سوی دیگر، براساس گزارش برخی تاریخ‌نگاران، حضرت موسی علیه السلام شصت و چهار سال پس از رحلت یوسف علیه السلام به دنیا آمد (ابن‌وردی، ۱۴۱۶: ۲۰/۱). با فرض پذیرش این گزارش، به نظر می‌رسد تولد یوشع علیه السلام نیز با اندکی تفاوت در همین محدوده زمانی باشد. به ویژه با توجه به خبری که موسی علیه السلام را دایی یوشع علیه السلام معرفی می‌کند (طریحی، ۱۳۷۵: ۴۳۶/۱) یا روایت امام باقر علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که یوشع را پسر عمه موسی علیه السلام می‌داند (عیاشی، ۱۳۸۰: ۳۰۳/۱)، نمی‌توان تعداد هشت، ده و یازده واسطه را در این بازه زمانی کوتاه پذیرفت.

افزون بر این، در گزارش علی بن ابراهیم قمی از امام هادی علیه السلام درباره نسب حضرت موسی علیه السلام آمده است: «و هو موسی بن عمران بن یهصر بن واهث [واهب] بن لاوی بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم» (علی بن ابراهیم، ۱۴۰۴: ۳۵۴/۱). براساس محتوای این روایت، حضرت موسی علیه السلام با سه واسطه به لاوی برادر یوسف علیه السلام می‌رسد. این نشان می‌دهد که ممکن است بین یوشع علیه السلام و یوسف علیه السلام نیز سه یا حداکثر چهار واسطه بوده باشد؛ بنابراین تصور هشت طبقه یا بیشتر پذیرفتنی نیست. گفتار ابن‌عباس این برداشت را تقویت می‌کند. فخر رازی در گزارش خود از ابن‌عباس آورده است: «اعلم أنه كان ليوسف علیه السلام ولدان أفرائيم و ميشا. فولد أفرائيم نون و ولد نون يوشع بن نون» (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۴۷۷/۲۱).

ب. مستندات رد نبوت یوشع علیه السلام

پیش‌تر بیان شد که تمامی منابع در انتساب نسب یوشع بن نون علیه السلام به حضرت یوسف علیه السلام هم‌نظر هستند؛ بنابراین، مستندات ارائه‌شده برای رد نبوت ایشان بر این فرض استوار است که نبوت از فرزندان حضرت یوسف علیه السلام به دلیل خطایی که از او سرزد، برداشته شده است. در ادامه به برخی از این مستندات اشاره می‌شود:

مستند نخست

در منابع معتبر شیعه مانند تفسیر القمی، الکافی، الامالی، و علل الشرایع اثر شیخ صدوق، با اندکی تفاوت، روایتی با این مضمون نقل شده است: هنگامی که حضرت یعقوب علیه السلام به مصر رسید، به محض دیدن حضرت یوسف علیه السلام، از مرکب خود پیاده شد؛ اما حضرت یوسف علیه السلام پیاده نشد یا اندکی پس از پدرش پیاده شد. پس از این ماجرا، جبرئیل نزد یوسف علیه السلام آمد و به او گفت: «دستت را باز کن.» همین که دستش را باز کرد، نوری از کف دستش به آسمان رفت. یوسف علیه السلام پرسید: «این چه نوری بود؟» جبرئیل پاسخ داد: «این نور نبوت بود که از تو خارج شد و دیگر از نسل تو پیامبری نخواهد آمد؛ زیرا تو به احترام پدرت از مرکب پیاده نشدی.» برخی از این منابع گزارش کرده‌اند که یوسف علیه السلام اصلاً از مرکب پیاده نشد (کلینی، ۱۴۰۷: ۳۱۱/۲)، و برخی دیگر آورده‌اند که یوسف علیه السلام کمی پس از یعقوب علیه السلام پیاده شد (صدوق، ۱۳۸۵: ۵۵/۱). در برخی از همین منابع آمده است که نور از کف دست یوسف علیه السلام خارج شد (کلینی، ۱۴۰۷: ۳۱۱/۲؛ صدوق، ۱۳۸۵: ۵۵/۱) و در برخی دیگر از بین انگشتانش (صدوق، ۱۳۸۵: ۵۵/۱).

علی بن ابراهیم در تفسیرش می‌نویسد: «بعد از این رفتار یوسف علیه السلام، خداوند به خاطر دو عمل برادر یوسف علیه السلام، یعنی لاوی، نبوت را در فرزندان او قرار داد: نخست، مخالفت با برادرانش در خصوص کشتن یوسف علیه السلام، و دوم، رعایت ادب نسبت به یعقوب علیه السلام، چه اینکه لاوی پس از اسارت بنیامین گفت تا وقتی پدر اجازه ندهد به کنعان بر نمی‌گردم» (علی بن ابراهیم، ۱۴۰۴: ۳۵۶/۱). در این باره دیدگاه‌های دیگری نیز مطرح شده که مجال پرداختن به همه آنها نیست (برای مطالعه سایر دیدگاه‌ها، ر.ک: بازشناسی شخصیت یوشع بن نون در روایات فریقین: ۲۹).

برخی از صاحب‌نظران تلاش کرده‌اند تا رفتار حضرت یوسف علیه السلام را توجیه کنند (علامه مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۲۴/۷۰؛ نیز، ر.ک: همان، ۲۸۱/۱۲؛ ملا صالح مازندرانی، ۱۳۸۲: ۳۱۲/۹). قرآن نیز او را از بندگان «مخلص» (یوسف: ۲۴) می‌شمارد که از گزند شیطان در امان‌اند (حجر: ۴۰). تصویری که قرآن از یوسف علیه السلام ارائه می‌دهد بر دانش، بردباری، شکیبایی، پاک‌دامنی، و عصمت شگفت‌آور وی گواهی می‌دهد؛ بنابراین، چگونه می‌توان غرور سلطنت را به او نسبت داد که وی را از احترام پدر بازداشته باشد.

در مقابل، ممکن است گفته شود که عظمت و بزرگی حضرت یوسف علیه السلام بر کسی پوشیده نیست؛ اما هیچ‌کدام از این رفتارها با ترک اولی منافات ندارد. براساس آموزه‌های دینی، برخی از انبیا نیز ترک اولی داشته‌اند و مشمول مؤاخذه خداوند شده‌اند. مانند حضرت آدم علیه السلام که به خاطر استفاده از درخت



ممنوعه از بهشت رانده شد (اعراف: ۲۷). بنابراین، دیر پیاده شدن از اسب، با احترام کردن یوسف علیه السلام به پدرش در جاهای دیگر (یوسف: ۹۹)، منافات ندارد. ممکن است او همه موارد احترام را رعایت کرده باشد؛ اما آن یک عمل را به جهتی انجام نداده و ترک آن، چنین پیامدی را در پی داشته است.

مستند دوم

گزارش مستند دوم نیز در منابع شیعه دیده می‌شود. در این گزارش، بدون بیان جزئیات ماجرا، اصل مسأله خروج نبوت از نسل یوسف علیه السلام تأیید شده است. بر اساس گزارش برخی منابع، امام باقر علیه السلام می‌فرمایند: «در قوم بنی اسرائیل، نبوت در فرزندان لاوی و فرمانروایی در اولاد یوسف علیه السلام قرار داده شده بود.» امام علیه السلام پس از بیان گفت‌وگو میان بنی اسرائیل و پیامبر زمانشان، فرمودند: «اما پس از آن، خداوند طالوت را بر آن‌ها مبعوث کرد. آن‌ها به خشم آمدند و گفتند: چگونه طالوت پادشاه ما باشد این‌که مال و ثروتی ندارد؟! در آن زمان، نبوت در میان فرزندان لاوی بود و حکومت در میان فرزندان یوسف علیه السلام، در حالی که طالوت از فرزندان بنیامین، برادر تنی یوسف علیه السلام بود؛ یعنی نه از خاندان نبوت و نه از خاندان حکومت! اما خداوند چنین اراده کرد» (علی بن ابراهیم، ۱۴۰۴: ۸۱/۱؛ سیوطی، ۱۴۰۴: ۳۱۴/۱ با متنی مشابه به نقل از ابن عباس). عبارت «نبوت در فرزندان لاوی و فرمانروایی در اولاد یوسف علیه السلام قرار داده شده بود» را می‌توان نشانه درستی ماجرای پیش‌گفته دانست.

نسب‌نامه انبیای بنی اسرائیل را می‌توان شاهی بر درستی روایات انتقال نبوت به فرزندان لاوی دانست؛ زیرا حضرت موسی علیه السلام، پیامبر بزرگ بنی اسرائیل، نیز که سال‌ها بعد از یوسف علیه السلام به دنیا آمد و بنی اسرائیل را از دست فرعون نجات داد، از فرزندان لاوی برادر یوسف علیه السلام است. در گزارش‌ها آمده است که موسی علیه السلام فرزند عمران فرزند یهصر فرزند واهث فرزند لاوی است (علی بن ابراهیم، ۱۴۰۴: ۳۵۴/۱). همین مضمون را شیخ صدوق در کمال‌الدین گزارش کرده است (صدوق، ۱۳۹۵: ۱۴۷/۱؛ علاوه بر موسی، پیامبران دیگری همچون هارون (طبری، بی‌تا، ۳۸۵/۱؛ علی بن ابراهیم، ۱۴۰۴: ۳۵۴/۱)، عزیر (ابن کثیر، ۱۴۰۷: ۴۳/۲)، زکریا (یعقوبی، بی‌تا، ۶۸/۱)، یحیی، الیاس (ابن کثیر، ۱۴۰۷: ۴/۲) و غیره نیز از نسل لاوی بودند که مسأله انتقال نبوت به فرزندان لاوی را تقویت می‌کند.

مستند سوم

برید بن معاویه در گزارشی از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «از امام علیه السلام پرسیدم: منزلت شما چگونه است و به کدام یک از گذشتگان شباهت دارید؟ امام فرمودند: ما به صاحب موسی علیه السلام و ذوالقرنین شباهت داریم که عالم بودند اما نبی نبودند.» (کلینی، ۱۴۰۷: ۲۶۹/۱؛ عیاشی، ۱۳۸۰: ۳۴۰/۲؛ صفار، ۱۴۰۴: ۳۶۶؛ همچنین ر.ک: صفار، ۱۴۰۴: ۳۲۴/۳۲۳).

در گزارشی مشابه از حمران بن أعین آمده است: «به امام باقر علیه السلام گفتم: علما در چه جایگاهی هستند؟ امام علیه السلام فرمود: مانند ذوالقرنین و صاحب سلیمان و صاحب موسی علیه السلام» (کلینی ۱۴۰۷: ۲۶۸/۱؛ مفید، ۱۴۱۳: ۳۰۹). منظور از «علما» در این روایت، به قرینه روایات مشابه و برداشت کلینی در عنوان باب، امامان معصوم علیهم السلام هستند. علامه مجلسی در این باره می گوید: «مقصود امام علیه السلام از این تشبیه، اثبات وصایت و نفی نبوت است.» (علامه مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۵۶/۳).

برای شناخت «صاحب موسی علیه السلام» باید به منابع حدیثی و تاریخی رجوع کرد. در برخی روایات، یوشع بن نون علیه السلام به عنوان «صاحب موسی علیه السلام» معرفی شده است. با کنار هم قرار دادن این اخبار با دو گزارش فوق، این نتیجه به ذهن می رسد که یوشع علیه السلام یکی از عالمان و حاکمان بنی اسرائیل و دارای فضائل بسیار بوده است؛ اما همانند اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، به مقام نبوت منصوب نشده است. اخباری که یوشع علیه السلام را «صاحب موسی علیه السلام» معرفی کرده اند، سه مضمون را در بر می گیرند:

اول: روایتی است با این مضمون که امامان علیهم السلام را به اوصیای سابق تشبیه کرده و نبوت را از ایشان علیهم السلام نفی می کند. در این خبر، تعبیر «صاحب موسی علیه السلام» نیامده است اما به نام یوشع علیه السلام تصریح شده است. به عنوان نمونه، «عن عمار الساباطی قال: قلت لأبي عبدالله علیه السلام ما منزلة الأئمة علیهم السلام؟ قال: كمنزلة ذي القرنين و كمنزلة يوشع و كمنزلة آصف صاحب سليمان» (کلینی، الکافی، ۳۹۸/۱). از این روایت، همراه با گزارش های برید بن معاویه و حمران بن أعین، می توان نوعی تفسیر و تعیین مصداق برای «صاحب موسی علیه السلام» برداشت کرد.

دوم: روایتی است که در آن تعبیر «صاحب موسی علیه السلام» آمده، اما با استناد به سایر اخبار روشن می شود که مراد از وی، یوشع علیه السلام است. امام علی علیه السلام در این روایت می فرماید: «یهودیان گمان می کنند نخستین چشمه ای که روی زمین جوشید، چشمه ای است در زیر صخره بیت المقدس؛ اما آنان نادرست می گویند؛ زیرا اولین چشمه، همان است که صاحب موسی علیه السلام ماهی نمک سود را نزد آن از یاد برد. پس آنگاه که آب آن چشمه به ماهی رسید، زنده شد و حرکت کرد. سپس موسی علیه السلام و صاحبش آن را دنبال کردند تا خضر را دیدند» (صدوق، ۱۳۹۵: ۲۹۵/۱).

با استناد به روایات مختلف روشن می شود که کسی که با موسی علیه السلام همراه شد تا خضر را ملاقات کند، یوشع علیه السلام بود. همان کسی که ماهی را از کنار چشمه برداشت نکرد (ر.ک: علی بن ابراهیم، ۱۴۰۴: ۳۷/۲؛ عیاشی، ۱۳۸۰: ۳۳۲/۲؛ بخاری، ۱۴۰۱: ۲۳۰/۵؛ مسلم، بی تا، ۱۰۳/۷). بنابراین، مشخص می شود که مراد از «صاحب موسی علیه السلام» در این روایت، یوشع بن نون علیه السلام است.



سوم: گزارشی از ابن عباس درباره «أسبق الناس» است. در این روایت علاوه بر «صاحب موسی (علیه السلام)»، به نام یوشع (علیه السلام) نیز تصریح شده است. ابن عباس می‌گوید: «پیشی‌گیرندگان از مردم سه نفرند: یوشع (علیه السلام)، صاحب موسی (علیه السلام) به سوی موسی (علیه السلام)، صاحب یاسین به سوی عیسی (علیه السلام) و علی بن ابی طالب (علیه السلام) به سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله)» (استرآبادی، ۱۴۰۹: ۶۱۹).

براساس این گزارش، ابن عباس به عنوان یکی از مفسران قرآن، «صاحب موسی (علیه السلام)» را با یوشع (علیه السلام) تطبیق می‌دهد. در برخی گزارش‌ها نیز آمده است که ابن عباس در ماجرای ملاقات با خضر، «صاحب موسی (علیه السلام)» را یوشع بن نون (علیه السلام) معرفی کرده است (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۴۷۷/۲۱).

فیض کاشانی بدون تردید «صاحب موسی (علیه السلام)» را یوشع (علیه السلام) می‌داند (فیض کاشانی، ۱۴۰۶: ۶۲۱/۳؛ ۱۴۱۵: ۳۸۶/۳). علامه مجلسی نیز در مرآة العقول، با استناد به دو گروه از روایات، احتمال می‌دهد که «صاحب موسی (علیه السلام)»، یوشع (علیه السلام) یا خضر باشند (علامه مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۵۶/۳).

نقد مستندات اول و دوم

این گزارش‌ها را می‌توان از دو جنبه طریق و متن مورد بررسی و نقد قرار داد. نقد طریقی به بررسی اسناد و منابع روایت پرداخته و نقد متنی به ارزیابی هماهنگی محتوای روایت با سایر اخبار موجود می‌پردازد.

نقد طریق

روایاتی که خبر از انتقال نبوت از نسل یوسف (علیه السلام) به فرزندان لاری می‌دهد، در چندین کتاب مختلف آمده و هر کدام دارای اسناد متفاوتی هستند:

سند اول: روایت نقل شده در کتاب الکافی با این سند آمده است: «عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد عن مروك بن عبيد عن عمه عن أبي عبدالله (علیه السلام)» (کلینی، ۱۴۰۷: ۳۱۱/۲). این سند، با وجود وثاقت راویان، مرسل است؛ زیرا مشخص نیست که مروك بن عبید این خبر را از چه کسی نقل کرده است.

سند دوم: در علل الشرایع، شیخ صدوق این روایت را با این سند نقل می‌کند: «أبي رحمه الله قال حدثنا أحمد بن إدريس و محمد بن يحيى العطار عن محمد بن أحمد بن يحيى عن يعقوب بن يزيد عن غير واحد رفعوه إلى أبي عبدالله (علیه السلام)» (صدوق، ۱۳۸۵: ۵۵/۱). در این سند نیز همه راویان ثقه هستند؛ اما حدیث مرفوعه است و صدور آن با تردید همراه است. یعقوب بن یزید راوی و معاصر امام جواد (علیه السلام) بوده (نجاشی، ۱۳۶۵: ۴۵۰)، بنابراین میان او و امام صادق (علیه السلام) حداقل دو طبقه فاصله وجود دارد. او این حدیث را از چند نفر نامشخص نقل کرده و همه آنها بدون ذکر واسطه، حدیث را به صورت مرفوعه از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده‌اند.

سند سوم: در سند روایت دیگری از شیخ صدوق در علل الشرایع آمده است: «حدثنا محمد بن علی ماجیلویه عن محمد بن یحیی العطار عن الحسن بن الحسن بن أبان عن محمد بن أورمة عن محمد بن ابی عمیر عن هشام بن سالم عن أبی عبدالله (علیه السلام)» (صدوق، ۱۳۸۵: ۵۵/۱). این سند، علی‌رغم اینکه متصل است و اشکال دو سند قبلی را ندارد، اما شامل برخی افراد مجهول یا ضعیف است. از جمله، محمد بن علی ماجیلویه و حسین بن حسن بن أبان که فاقد توصیف، توثیق یا تضعیف هستند. همچنین محمد بن أورمة متهم به غلو (طوسی، ۱۴۲۰: ۴۰۷) و ضعیف شمرده شده است (طوسی، ۱۴۱۵: ۴۴۸).

سند چهارم: شیخ صدوق این روایت را در الامالی با این سند نقل کرده است: «حدثنا محمد بن ابراهیم بن إسحاق رحمه الله قال أخبرنا أحمد بن محمد الكوفي الهمداني البزاز قال أخبرنا المنذر بن محمد قال حدثنا جعفر بن سليمان عن عبد الله بن الفضل عن أبان بن عثمان الأحمر عن أبان بن تغلب عن سعيد بن جبیر عن ابن عباس» (صدوق، ۱۴۰۰: ۲۴۶). این سند نیز دارای چندین اشکال است: نخست، مهمل بودن محمد بن ابراهیم؛ دوم، مجهول بودن جعفر بن سلیمان؛ و سوم اینکه حدیث از امام معصوم (علیه السلام) نقل نشده است، زیرا سعید بن جبیر آن را از ابن عباس نقل می‌کند.

اشکالات مطرح شده درباره این اسناد، شیوه رایج در اعتبارسنجی طرق احادیث است. مشکل اساسی این اسناد به ارسال، رفع، اهمال یا جهل راویان برمی‌گردد.

از زاویه‌ای دیگر، برخی از این اشکالات را می‌توان نادیده گرفت. تعبیر «رفعوه» در «غیر واحد رفعوه» در سند دوم، نشان‌دهنده دسترسی یعقوب بن یزید به مجموعه فراوانی از منابع است که پدیدآورندگان آن‌ها همگی سند خود را به امام صادق (علیه السلام) رسانیده‌اند. در واقع، او با این تعبیر درصدد بیان شهرت انتساب این خبر به امام (علیه السلام) و گزارش آن در منابع متعدد بوده است. بنابراین می‌توان اجمالاً این تعبیر را نشانه اعتبار دانست.

در سند سوم، ماجیلویه از مشایخ شیخ صدوق و قمی است. شیخ صدوق در مشیخه کتاب من لا یحضره الفقیه بیش از پنجاه بار برای ارائه طرق به منابع به او استناد کرده است. علاوه بر «ترضی» شیخ صدوق نسبت به وی، این تعداد استنادها خود گواه بر اعتماد شیخ صدوق به این استاد است. به نظر می‌رسد دلیل مهمل بودن وی نقش او در روایت یا اعطای اجازه منابعی است که شیخ صدوق در نگارش آثارش از آن‌ها بهره برده است.

همین وضعیت برای حسین بن حسن بن أبان نیز صدق می‌کند. او نیز راوی کتاب حسین بن سعید برای مشایخی چون ابن ولید، استاد شیخ صدوق، است. ابن أبان همچنین در طریق نقل آثار محمد بن أورمة نیز حضور دارد. از آنجا که ماجیلویه و حسین خود مؤلف اثر حدیثی نبوده‌اند، اصحاب امامیه انگیزه‌ای برای بیان توثیق یا تضعیف چنین افرادی نداشته‌اند.



در مورد محمد بن اُرمه نیز باید توجه داشت که نجاشی نقل کرده که برخی از اصحاب از امام هادی علیه السلام توقیعی در رفع اتهام از او دیده‌اند (نجاشی، ۱۳۶۵: ۳۲۹). علاوه بر آن، اتهام غلو به او در این گزارش مشکلی ایجاد نمی‌کند، زیرا اولاً محتوای این خبر متضمن غلو نیست و ثانیاً اتهام غلو به دلیل تألیف اثری در تفسیر باطن بوده است، نه اخباری از این دست. نجاشی درباره او می‌گوید: «و کتبه صحاح إلا کتابا ینسب إلیه ترجمته تفسیر الباطن فإنه مخلط» (نجاشی، ۱۳۶۵: ۳۲۹). به نظر می‌رسد تضعیف شیخ طوسی در رجال (طوسی، ۱۴۱۵: ۴۴۸) نیز با توجه به این نکات بوده است. گذشته از این نکات که شاید بتوانند اعتبار را به سند دوم و سوم بازگردانند، می‌توان به روایت معتبر موجود در تفسیر علی بن ابراهیم که با این مضمون آمده است: «در قوم بنی اسرائیل نبوت در فرزندان لاوی و فرمانروایی در اولاد یوسف علیه السلام قرار داده شده بود» («حدیثی ابی عن النضر بن سوید عن یحیی الحلبی عن هارون بن خارجه عن ابی بصیر عن ابی جعفر علیه السلام») علی بن ابراهیم، ۱۴۰۴: ۸۱/۱)، اعتماد کرد و محتوای روایات انتقال نبوت را قابل پذیرش دانست و نیازی به اثبات اعتبار تمام روایاتی که در این باره گزارش شده نیست.

علاوه بر این، روایات انتقال نبوت در کتب معتبری مانند الکافی، علل الشرایع، و الامالی ذکر شده‌اند و تعدادی از محدثان اهل سنت (طبری، ۱۴۱۵: ۸۱۸/۲) نیز آن‌ها را گزارش کرده‌اند؛ که این امر می‌تواند اعتماد به این روایات را تا حدودی توجیه کند. بنابراین نمی‌توان تنها به دلیل وجود اشکالات یادشده در اسناد و نادیده گرفتن دیگر احتمالات، این روایات را کنار گذاشت. گویا برای صرف نظر از این روایات ناچار باید به نقد متنی آن‌ها روی آورد.

نقد متن

یکی از روش‌های ارزیابی اعتبار محتوای روایات، بررسی گزارش‌های معتبر تاریخی و سنجش سازگاری مضمون روایت با این منابع است. اگر محتوای روایتی حتی با وجود سندی صحیح، با تاریخ معتبر ناسازگار باشد، نمی‌توان به آن اعتماد کرد.

برای بررسی صحت روایات مرتبط با انتقال نبوت به فرزندان لاوی، می‌توان به منابع معتبر تاریخی مراجعه کرد. بررسی این منابع نشان می‌دهد که نه تنها شواهدی بر درستی این روایات وجود ندارد، بلکه عکس آن را ثابت می‌کنند. بر اساس مجموعه این روایات، ادعا می‌شود که پیامبران بنی اسرائیل همگی از نسل لاوی بوده‌اند. اما در گزارش‌های تاریخی، نبوت یوشع علیه السلام، که از فرزندان حضرت یوسف علیه السلام است، به‌عنوان یک حقیقت تاریخی شناخته شده است. این مطلب از گزاره‌های مشهور در آثار تاریخی محسوب می‌شود و بسیاری از تاریخ‌نگاران آن را تأیید کرده‌اند «طبری، بی تا، ۴۳۵/۱». از

سوی دیگر، پذیرش نبوت یوشع علیه السلام در میان یهودیان امری همگانی است. حتی سامریان، که نبوت هیچ‌یک از انبیاء بنی اسرائیل پس از حضرت موسی علیه السلام را نپذیرفته‌اند، به نبوت یوشع علیه السلام اعتقاد دارند (ابن‌کثیر، ۱۴۰۷: ۳۱۹/۱).

افزون بر این، گرچه تعدادی از انبیاء بنی اسرائیل از نسل لاوی بوده‌اند، برخی گزارش‌های تاریخی نشان می‌دهند که گروهی از آنان از نسل دیگر برادران یوسف علیه السلام بوده‌اند (ابن‌حزم، بی‌تا، ۵۰۷). این امر، تردیدهایی در درستی روایات انتقال نبوت به فرزندان لاوی ایجاد می‌کند. زیرا این روایات ادعا می‌کنند که نبوت در نسل لاوی قرار گرفته است. بنابراین، حتی در صورتی که طرق و اسناد این روایات معتبر باشند، به دلیل مخالفت با تاریخ معتبر، این روایات قابل اعتماد نیستند.

نقد مستند سوم

یکی از دلایل مطرح شده برای رد نبوت یوشع علیه السلام، استناد به برخی اخبار است که او را «صاحب موسی علیه السلام» معرفی می‌کنند. اما اشکال مهمی که می‌توان به این استناد وارد کرد این است که در برابر این اخبار، دسته‌ای دیگری از اخبار وجود دارند که «صاحب موسی علیه السلام» را خضر معرفی می‌کنند. بنابراین، نمی‌توان به یقین «صاحب موسی علیه السلام» را در همه موارد یوشع علیه السلام دانست.

در این بخش، مناسب است که گونه‌های مختلف روایات مرتبط با این موضوع بررسی شوند:

گونه اول: در خبری از امام صادق علیه السلام، امام علی علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام به خضر تشبیه شده‌اند. در این خبر، ترکیب «صاحب موسی علیه السلام» نیامده، اما با توجه به شواهد موجود، می‌توان نتیجه گرفت که منظور خضر است. به عنوان مثال، عیاشی خبری را نقل می‌کند که در آن آمده: «عن ابی‌عبدالله علیه السلام قال: إنما مثل علی علیه السلام و مثلنا من بعده من هذه الأمة، کمثل موسی النبی و العالم حین لقیه و استنطقه و سألہ الصحبة». در این صورت، می‌توان گفت که خضر «صاحب موسی علیه السلام» است «عیاشی، ۱۳۸۰: ۳۳۱/۲».

گونه دوم: در گزارشی از امام باقر علیه السلام آمده است که جایگاه امام علی علیه السلام در این امت از جهت علمی که به اذن خداوند بر قلبش نازل می‌شد، مانند جایگاه آصف بن برخیا و خضر در امت‌های پیشین است. در این خبر، خضر با عنوان «صاحب موسی علیه السلام» معرفی شده است (طوسی، ۱۴۰۹: ۴۱۳/۱).

گونه سوم: در خبری از برید بن معاویه، مشابه گزارش قبلی، به جای «صاحب موسی علیه السلام» نام خضر آمده است. این روایت می‌تواند ابهام موجود در تفسیر «صاحب موسی علیه السلام» در برخی روایات دیگر را برطرف کند. در این روایت آمده است که امام فرمودند: «ما مانند خضر و ذوالقرنین هستیم که فقط عالم بودند اما نبی نبودند» (عیاشی، ۱۳۸۰: ۳۳۰/۲؛ بحرانی، ۱۳۷۴: ۶۵۱/۳).



با توجه به این نکات، می‌توان نتیجه گرفت که «صاحب موسی (علیه السلام)» هم بر یوشع (علیه السلام) و هم بر خضر قابل اطلاق است. بنابراین، روایت‌هایی که «صاحب موسی (علیه السلام)» را دلیل بر عدم نبوت یوشع (علیه السلام) می‌دانند، نمی‌توانند دلیلی قاطع بر این ادعا باشند.

دیدگاه محدثان

برخی محدثان مانند علامه مجلسی، دو احتمال تطبیق «صاحب موسی (علیه السلام)» بر یوشع (علیه السلام) و خضر را مطرح کرده‌اند، اما از برخی شواهد چنین به نظر می‌رسد که علامه مجلسی «صاحب موسی (علیه السلام)» را خضر می‌داند «علامه مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۵۶/۳». همچنین، علامه مجلسی بیان کرده است که اگر مراد از «صاحب موسی (علیه السلام)» یوشع (علیه السلام) باشد، اشکالی به وجود نمی‌آید؛ زیرا ممکن است مراد از عدم نبوت یوشع (علیه السلام)، عدم نبوت او در زمان همراهی با موسی (علیه السلام) باشد (علامه مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۴۹/۲۶).

ملا صالح مازندرانی نیز «صاحب موسی (علیه السلام)» را خضر دانسته است (ملا صالح مازندرانی، ۱۳۸۲: ۳۹/۶). در حالی که فیض کاشانی، «صاحب موسی (علیه السلام)» را یوشع (علیه السلام) معرفی کرده و خود نبوت او را پذیرفته است (فیض کاشانی، ۱۴۰۶: ۲۹۳/۲). این نشان می‌دهد که عنوان «صاحب موسی (علیه السلام)» می‌تواند بر هر دو تطبیق شود.

با بررسی مستندات و روایات مرتبط با این موضوع، مشخص شد که هیچ‌کدام از آنها قابلیت استناد قوی برای رد نبوت یوشع (علیه السلام) ندارند. بنابراین، نمی‌توان آنها را دلیلی قاطع بر عدم نبوت او دانست. در ادامه، مستنداتی برای اثبات نبوت یوشع (علیه السلام) ارائه خواهد شد که آشکارا و صریح نبوت او را تأیید می‌کنند.

ج. مستندات اثبات نبوت یوشع (علیه السلام)

بررسی منابع تاریخی، به‌ویژه تاریخ یهود و مطالعه تورات، نشان می‌دهد که نبوت یوشع (علیه السلام) امری پذیرفته و قطعی است. در منابع حدیثی مسلمانان نیز با استناد به گزاره‌های مرتبط با وصایت یوشع (علیه السلام)، نزول وحی بر ایشان و به‌ویژه واژه‌های صریح که بر نبوت او دلالت دارند، می‌توان به نبوت یوشع (علیه السلام) اذعان کرد.

مستند نخست

اولین مستند برای اثبات نبوت یوشع (علیه السلام)، اخباری است که در آن‌ها واژه «نبی» برای یوشع (علیه السلام) به کار رفته است. این اخبار می‌توانند گواهی روشن و تأییدی صریح بر نبوت او باشند.

به عنوان نمونه، خبری از ابوامامه باهلی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل شده که در آن پیامبر (صلی الله علیه و آله) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: «همانا خداوند یوشع بن نون (علیه السلام) را وصی موسی (علیه السلام) قرار داد و پس از موسی (علیه السلام) او را نبی گردانید. و اگر مرا خاتم المرسلین قرار نداده بود و قضای الهی بر آن نبود که پیامبری بعد از من نیاید، یا علی تو پس از من نبی می‌شدی» (قاضی نعمان، ۱۴۰۹: ۴۷۵/۲).

همچنین امام حسین علیه السلام روایت کرده‌اند که امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد جامع کوفه بودند که مردی شامی برخاست و سوالات متعددی پرسید. یکی از آن‌ها این بود که از نام شش پیامبری که دو نام داشتند پرسد. او گفت: «أخبرنی عن ستة من الأنبياء لهم اسمان». امام علی علیه السلام فرمودند: «یوشع بن نون که همان ذوالکفل است، یعقوب که همان اسرائیل است، خضر که همان حلقیا است، یونس که همان ذو النون است، عیسی که همان مسیح است، و محمد که همان احمد است، صلوات الله علیهم أجمعین» (صدوق، ۱۳۶۲: ۳۲۲/۱؛ ۱۳۷۸: ۲۴۵/۱؛ ۱۳۸۵: ۵۹۶/۲) در این حدیث، پرسش شامی درباره انبیاء و پاسخ امام علیه السلام به وضوح نشان می‌دهد که اگر یوشع علیه السلام مقام نبوت نداشت، امام علیه السلام نام او را در این گروه ذکر نمی‌کردند؛ بنابراین مشخص می‌شود که امیرالمؤمنین علیه السلام، یوشع علیه السلام را یکی از انبیاء الهی می‌دانستند.

سیوطی نیز گزارشی از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره ماجرای رد شمس به سود یوشع علیه السلام نقل می‌کند که برای پیروزی در یکی از نبردها رخ داده بود. وی می‌نویسد: «کان نبی من الأنبياء يقال له یوشع بن نون علیه السلام فقال له قومه... ثم أوحى الله إلی یوشع بن نون أن یرتقی» (سیوطی، ۱۴۰۴: ۳۵/۳؛ علامه مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۳۷/۵۵). در این گزارش، هم واژه «نبی» به کار رفته است و هم آن نبی معرفی شده است.

این ماجرا در گزارشی مشابه در صحیح مسلم نیز بیان شده است. در این گزارش، ابوهریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌کند: «غزا نبی من الأنبياء» (مسلم، بی‌تا، ۱۴۵/۵؛ سید بن طاووس، ۱۴۰۰: ۸۵/۱؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷: ۳۲۴/۱) این عبارت به نبوت یوشع علیه السلام اشاره دارد؛ زیرا کعب الأحبار که پیش از اسلام، از علمای یهود بود و با مطالعه کتاب‌های آنان از حوادث تاریخی مطلع بود، گفته است: «آیا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به شما گفت که آن نبی چه کسی بود؟» پاسخ دادند: «نه». کعب گفت: «او یوشع بن نون علیه السلام، صاحب موسی علیه السلام بود» (طبرانی، ۱۴۱۵: ۳۵۳/۶).

معجزه رد الشمس برای پیروزی حضرت یوشع علیه السلام در منابع متعددی گزارش شده است (برای نمونه، ر.ک: خصیبه، ۱۴۱۹: ۱۲۳/۷۰؛ صدوق، ۱۴۱۳: ۲۰۳/۱؛ مفید، ۱۴۱۳: ۳۸۵/۲؛ سید بن طاووس، ۱۳۶۸: ۸۷؛ طبرسی، ۱۳۹۰: ۴۶۳؛ ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹: ۳۱۹/۲؛ کفعمی، ۱۴۱۸: ۳۳۹؛ مجلسی، ۱۴۰۶: ۲۶۴/۲؛ ۱۴۱۴: ۵۸/۳؛ حر عاملی، ۱۴۰۹: ۳۷۴/۱۱؛ نیز، ر.ک: طبری، بی‌تا، ۱/۴۴۰؛ عقیلی، ۱۴۰۴: ۶۷۲؛ طحاوی، بی‌تا، ۹۶/۳؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷: ۱۳۷/۳). با اعتماد به این گزارش‌ها، محتوای گزارش ابوهریره (حتی با فرض نپذیرفتن خبر کعب) نیز نبوت یوشع علیه السلام را اثبات می‌کند.



سید بن طاووس نیز درباره سوالی که از امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مورد اصالت علم نجوم پرسیده شد، می‌نویسد: «وجدت فی کتاب عتیق عن عطاء قال قیل لعلی بن ابی طالب (علیه السلام) هل کان للنجوم أصل؟ قال: نعم، نبی من الأنبیاء، قال له قومه...» (سید بن طاووس، ۱۳۶۸: ۲۲) در این گزارش، نامی از یوشع نیامده است؛ اما سیوطی هنگام گزارش این خبر می‌نویسد: «قیل لعلی بن ابی طالب (علیه السلام) هل کان للنجوم أصل؟ قال: نعم، کان نبی من الأنبیاء یقال له یوشع بن نون، فقال له قومه...» (سیوطی، ۱۴۰۴: ۳۵/۳؛ علامه مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۳۷/۵۵). این خبر به وضوح بر نبوت یوشع (علیه السلام) دلالت دارد، زیرا هم از واژه «نبی» استفاده شده و هم وی معرفی شده است. بنابراین، با استناد به این گزارش‌ها، می‌توان گفت یوشع یکی از انبیاء الهی بوده است.

مستند دوم

دومین مستند برای اثبات نبوت یوشع (علیه السلام)، روایات بسیار زیادی است که در آن‌ها یوشع (علیه السلام) به عنوان وصی موسی (علیه السلام) معرفی می‌شود، اگرچه در این روایات لفظ «نبی» به کار نرفته است. این روایات با عبارات مختلف و در منابع متعدد نقل شده‌اند که سه نمونه از آن‌ها به شرح زیر است:

۱. «أوصی موسی (علیه السلام) إلی یوشع بن نون (علیه السلام)» (کلینی، ۱۴۰۷: ۲۹۳/۱؛ صفار، ۱۴۰۴: ۴۶۹؛ صدوق، ۱۴۱۳: ۱۷۶/۴؛ ۱۴۰۰: ۴۰۳؛ طوسی، ۱۴۱۴: ۴۴۲).

۲. «یوشع (علیه السلام) وصی موسی (علیه السلام)» (عیاشی، ۱۳۸۰: ۳۲/۲؛ کلینی، ۱۴۰۷: ۱۱۷/۸؛ صدوق، ۱۴۱۳: ۲۰۳/۱؛ طوسی، ۱۴۱۴: ۵۲۳).

۳. «قال (علیه السلام): یا سلمان، سألتنی عن وصیی من أمتی، فهل تدری من کان وصی موسی (علیه السلام) من أمته؟ فقلت: کان وصیه یوشع بن نون فتاه. قال (علیه السلام): فهل تدری لم کان أوصی إلیه؟ فقلت: الله ورسوله أعلم. قال (علیه السلام): أوصی إلیه لأنه کان أعلم أمته بعده، ووصیی أعلم أمتی من بعدی علی بن ابی طالب» (صدوق، ۱۴۰۰: ۱۳).

با استناد به این دسته از روایات، وصایت یوشع (علیه السلام) امری انکارناپذیر و قطعی است؛ اما سوالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که آیا می‌توان وصایت و نبوت را در این روایات به یک معنا و یک مقام دانست؟ به عبارت دیگر، آیا می‌توان با استناد به اثبات وصایت یوشع (علیه السلام)، نبوت او را نیز نتیجه‌گیری و اثبات کرد؟

شیخ صدوق تمامی جانشینان انبیاء را نبی می‌داند. وی در این زمینه می‌گوید: «اوصیاء رسولانی که پیش از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بودند، همگی پیامبر بوده‌اند، بنابراین هر کدام از اوصیاء که به وصایت حجت پیش از خود قیام کرده باشد، پیامبر است. برای مثال، وصی آدم، پسرش شیث پیامبر بود؛

وصی نوح، پسرش سام پیامبر بود؛ وصی ابراهیم، پسرش اسماعیل پیامبر بود؛ وصی موسی، یوشع بن نون پیامبر بود؛ وصی عیسی، شمعون پیامبر بود؛ و وصی داود، پسرش سلیمان پیامبر بود» (صدوق، ۱۳۹۵: ۲۶/۱).

به نظر می‌رسد دیدگاه شیخ صدوق بر پایه روایاتی است که نشان می‌دهد انبیایی که نبوت آن‌ها به صورت قطعی اثبات شده است، به عنوان وصی و جانشین نبی دیگری معرفی شده‌اند. برای مثال، روایت امام صادق علیه السلام بیان می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «من سرور پیامبرانم، و وصی من سرور اوصیاء است. آدم از خدا خواست که وصی شایسته‌ای برای او قرار دهد. خداوند به او وحی فرستاد که من پیامبران را به وسیله نبوت گرامی داشتم، سپس از آفریدگانم آفریده‌ای را برگزیدم و برگزیدگانم را اوصیاء ساختم؛ [آدم علیه السلام گفت: پروردگارا، پس وصی من را بهترین اوصیاء قرار ده] خداوند به او وحی فرستاد: ای آدم، شیث را به وصایت انتخاب کن، و آدم علیه السلام شیث را وصی خود قرار داد،... غمیشا به اخنوخ که همان ادريس پیامبر بود وصیت کرد، و ادريس ناحورا وصی خود ساخت، و ناحور به نوح و نوح به سام،... و جفسیه به عمران، و عمران به ابراهیم خلیل، و ابراهیم به پسرش اسماعیل، و اسماعیل به اسحاق، و اسحاق به یعقوب، و یعقوب به یوسف، و یوسف به بثریاء، و بثریاء به شعیب، و شعیب به موسی بن عمران، و موسی بن عمران به یوشع بن نون، و یوشع بن نون به داود و داود به سلیمان، و سلیمان به آصف بن برخیا، و آصف بن برخیا به زکریا، و زکریا به عیسی بن مریم، و عیسی بن مریم به شمعون بن حمون الصفا، و شمعون به یحیی بن زکریا...» (ابن بابویه، ۱۴۰۴: ۲۲؛ صدوق، ۱۴۱۳: ۱۷۶/۴؛ ۱۴۰۰: ۴۰۳).

با استناد به آیات قرآن و روایات فراوان که در آن‌ها به روشنی به نبوت اسماعیل علیه السلام، اسحاق علیه السلام، یعقوب علیه السلام، یوسف علیه السلام، سلیمان علیه السلام و دیگر پیامبران تصریح شده است، می‌توان نتیجه گرفت که اوصیاء می‌توانند علاوه بر وصایت، نبی نیز باشند. یوشع علیه السلام نیز یکی از اوصیاء است و دلیلی برای تمایز میان او و دیگر اوصیاء وجود ندارد؛ بنابراین باید پذیرفت که وی نیز مانند سایر اوصیاء دارای مقام نبوت بوده است. علامه مجلسی نیز علاوه بر پذیرش نبوت یوشع علیه السلام، می‌گوید: «مشهور آن است که اوصیاء و جانشینان انبیاء در امت‌های پیشین خود، نبی بوده‌اند» (علامه مجلسی، ۱۴۰۴: ۳۰۴/۴). بنابراین، باید تمامی اوصیاء از جمله یوشع بن نون علیه السلام را نیز در شمار انبیاء الهی به حساب آورد. با استناد به این دسته از روایات که در آن‌ها وصایت یوشع علیه السلام به اثبات رسیده و با افزودن دیدگاه بزرگانی چون شیخ صدوق و علامه مجلسی، روشن می‌شود که یوشع علیه السلام علاوه بر وصایت، دارای مقام نبوت نیز بوده است.



مستند سوم

نزول وحی رسالی یکی از علائم اختصاصی انبیاء است، زیرا وحی در بردارنده سخنان خداوند به پیامبران است؛ بنابراین وحی رسالی به غیر پیامبران نازل نمی‌شود. به همین دلیل درباره نزول وحی بر ائمه علیهم‌السلام گفته می‌شود که امامان معصوم علیهم‌السلام، تنها محدث هستند و وحی بر آنها نازل نمی‌شود.

با استناد به برخی روایات، درمی‌یابیم که خداوند متعال در موقعیت‌های گوناگون به یوشع علیه‌السلام وحی کرده است. برای نمونه، سیوطی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل می‌کند که: «یکی از پیامبران به نام یوشع بن نون علیه‌السلام بود. قومش به او گفتند: ما به تو ایمان نمی‌آوریم تا... سپس خداوند به یوشع بن نون علیه‌السلام وحی کرد که او و قومش به...». این تعبیر در گزارش‌های اصحاب و تابعین نیز دیده می‌شود. به عنوان مثال، ابن عباس می‌گوید: «بعد از وفات موسی علیه‌السلام و هارون علیه‌السلام در صحرا، خداوند به یوشع علیه‌السلام وحی کرد که به اریحا برود و آنجا را فتح کند». همچنین مالک بن دینار نیز می‌گوید: «خداوند به یوشع علیه‌السلام وحی کرد که چهل هزار نفر از خوبان و شصت هزار نفر از بدان امت تو را هلاک می‌کنم».

از سوی دیگر، در تورات نیز بر وحی خداوند به یوشع علیه‌السلام تأکید شده است. بر اساس محتوای تورات، خداوند متعال در طول دوران ماموریت و وصایت یوشع علیه‌السلام با وحی‌های مکرر او را در سختی‌ها و مشکلات ارشاد و راهنمایی می‌کرد.

بررسی گزارش‌های مرتبط با نزول وحی بر یوشع علیه‌السلام نشان می‌دهد که خداوند متعال افزون بر مقام وصایت، مقام نبوت را نیز به یوشع علیه‌السلام عطا فرموده بود؛ مگر اینکه نزول وحی بر غیر انبیا، مانند نزول وحی بر مادر حضرت موسی علیه‌السلام یا حضرت مریم علیها‌السلام و دیگران را دلیلی بر عدم اختصاص وحی به پیامبران در نظر آوریم.

از تقسیم‌بندی ارائه‌شده درباره وحی که نشان‌دهنده تفاوت در ماهیت انواع وحی است، مشخص می‌شود که هرچند در آیات و روایات، وحی برای غیر انبیاء نیز به کار رفته است، اما وحی بر پیامبران با دیگران متفاوت است. آیت‌الله معرفت درباره اقسام وحی می‌گوید: واژه وحی در قرآن به چهار معنا آمده است:

۱. اشاره پنهانی: این همان معنای لغوی وحی است. چنان‌که درباره زکریا علیه‌السلام در قرآن می‌خوانیم: ﴿فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا﴾ (مریم: ۱۱).

۲. هدایت غریزی: یعنی رهنمودهای طبیعی که در نهاد تمام موجودات به ودیعت نهاده شده است. هر موجودی اعم از جماد، نبات، حیوان و انسان، به طوری غریزی راه بقا و تداوم حیات را می‌داند. از این هدایت طبیعی با نام وحی در قرآن یاد شده است: ﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا﴾ (نحل: ۶۸-۶۹).

۳. الهام (سروش غیبی): گاهی انسان پیامی را دریافت می‌کند که منشأ آن را نمی‌داند، به‌ویژه در حالت اضطرار. این پیام‌های راه‌گشا که به مدد انسان می‌آید، سروش غیبی است و از عنایت الهی سرچشمه گرفته است. در قرآن از این سروش غیبی که از عنایت الهی سرچشمه گرفته، به وحی تعبیر شده است: «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ» (قصص: ۷).

۴. وحی رسالی: وحی بدین معنا نشانه نبوت است. این گونه از وحی به انبیاء اختصاص دارد. قرآن از این معنا بیش از هفتاد بار یاد کرده است: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قَوْلَنَا عَرَبِيًّا لِنُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا» (شوری: ۷) و «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ» (یوسف: ۳). با توجه به این تقسیم‌بندی، وحی بر انبیاء مختص وحی رسالی است که ماهیت آن با وحی به دیگران متفاوت است. آیت‌الله جوادی آملی وحی را به دو دسته علمی و عملی تقسیم می‌کند و بیان می‌دارد که وحی علمی به انبیاء اختصاص دارد، در حالی که وحی عملی ممکن است به اولیاء و مؤمنین نیز نازل شود. بنابراین، وحی‌ای که بر یوشع علیه السلام نازل شد، به نظر می‌رسد که وحی نبوت بوده و او یکی از انبیاء الهی است.

نتیجه‌گیری

با استناد به آنچه گذشت، می‌توان نبوت یوشع بن نون علیه السلام را پذیرفت؛ زیرا گزارش‌های تاریخی و احادیث روایت‌شده از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام که در بردارنده‌ی واژه‌هایی چون «نبی» و «انبیاء» هستند، به‌روشنی بر نبوت یوشع علیه السلام دلالت دارند. علاوه بر این، روایات، گزارش‌های تاریخی، و نقل‌های تورات نشان می‌دهند که خداوند برای کمک و راهنمایی یوشع علیه السلام بارها به او «وحی رسالی» نازل کرده است که مختص انبیاء است. این امر به وضوح پیامبری یوشع بن نون علیه السلام را به اثبات می‌رساند. همچنین، با توجه به اینکه روایات متعددی به وصایت یوشع علیه السلام اشاره دارند و با افزودن دیدگاه بزرگانی چون شیخ صدوق و علامه مجلسی که بر نبوت تمام اوصیاء قبل از پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم تأکید دارند، می‌توان نبوت یوشع علیه السلام را پذیرفت. علاوه بر این، استناد به روایاتی که بسیاری از انبیاء پیشین را به‌عنوان وصی معرفی کرده‌اند، این ادعا را تقویت می‌کند.

از سوی دیگر، روایاتی که به انتقال نبوت از نسل حضرت یوسف علیه السلام اشاره دارند، به دلیل ناهماهنگی با روایات معتبر و گزارش‌های مشهور تاریخی که بر نبوت یوشع علیه السلام تأکید دارند، قابل پذیرش نیستند. افزون بر این، مستندات عدم نبوت صاحب موسی علیه السلام که ممکن بود نبوت یوشع علیه السلام را با چالش مواجه کند، به دلیل اشتراک عنوان «صاحب موسی» میان یوشع علیه السلام و خضر علیه السلام و عدم امکان تعیین دقیق هرکدام از آن دو، قابل اتکا نیستند.



فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. تورات.
۳. ابن اثیر، علی بن محمد، الكامل فی التاریخ، بیروت: دار صادر، ۱۳۸۵ق.
۴. ابن الوردی، عمر بن مظفر، تاریخ ابن الوردی، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۶ق.
۵. ابن بابویه، علی بن الحسین، الإمامة و التبصرة من الحيرة، قم، مدرسه امام مهدی (علیه السلام)، ۱۴۰۴ق.
۶. ابن حزم، علی بن احمد، جمهرة انساب العرب، بیروت: دارالکتب، بی تا.
۷. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، تاریخ ابن خلدون، بیروت: اعلمی، ۱۳۹۱ق.
۸. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، قم: علامه، ۱۳۷۹ق.
۹. ابن طاووس، علی بن طاووس، الطرائف فی معرفه مذاهب الطرائف، قم: خیام، ۱۴۰۰ق.
۱۰. ابن طاووس، علی بن طاووس، فرج المهموم فی تاریخ علماء النجوم، قم: دارالذخائر، ۱۳۶۸ق.
۱۱. ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ مدینه دمشق، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۵ق.
۱۲. ابن کثیر، اسماعیل بن کثیر، البدايه و النهايه، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۷ق.
۱۳. ابوالفداء، اسماعیل بن علی، المختصر فی اخبار البشر، بی تا، بی تا.
۱۴. استر آبادی، علی، تأویل الآيات الظاهره فی فضائل عتره الطاهره، تحقیق حسین استاد ولی، قم: موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۹ق.
۱۵. آلوسی، سید محمود افندی، روح المعانی، تحقیق: علی عبدالباری عطیه، بیروت: دارالکتب، ۱۴۱۵ق.
۱۶. بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، تحقیق: موسسه بعثت، قم: موسسه بعثت، ۱۳۷۴ ش.
۱۷. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، دارالفکر، ۱۴۰۱ق.
۱۸. ثعلبی، احمد بن محمد، الكشف و البیان عن تفسیر القرآن، تحقیق: ابومحمد بن عاشور، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ق.
۱۹. حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، تحقیق: موسسه آل البیت، قم: موسسه آل البیت، ۱۴۰۹ق.
۲۰. خصیبی، حسین بن حمدان، الهدایه الكبرى، بیروت: البلاغ، ۱۴۱۹ق.
۲۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، تحقیق: صفوان عدنان داودی، بیروت: دارالعلم، ۱۴۱۲ق.

۲۲. راوندی، سعید بن عبدالله، قصص الانبياء، تحقيق: غلامرضا عرفانيان، مشهد، پژوهش های اسلامی، ۱۴۰۹ق.
۲۳. رشید الدین، فضل الله، جامع التاريخ، تصحيح: محمد روشن، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۸۶ش.
۲۴. سیوطی، عبدالرحمن بن کمال الدین، الدر المنثور، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
۲۵. صدوق، محمد بن علی، الامالی، بیروت: اعلمی، ۱۴۰۰ق.
۲۶. صدوق، محمد بن علی، الخصال، تحقیق و تصحیح: علی اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین حوزه، ۱۳۶۲ش.
۲۷. صدوق، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمه، تحقیق و تصحیح: علی اکبر غفاری، تهران: اسلامیة، ۱۳۹۵ق.
۲۸. صدوق، محمد بن علی، علل الشرایع، قم: کتاب فروشی داوری، ۱۳۸۵ش.
۲۹. صدوق، محمد بن علی، عیون اخبار الرضا علیه السلام، تهران: نشر جهان، ۱۳۷۸ق.
۳۰. صدوق، محمد بن علی، کتاب من لا یحضره الفقیه، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین حوزه، ۱۴۱۳ق.
۳۱. صفار، محمد بن الحسن، بصائر الدرجات، تحقیق و تصحیح: حسن کوچه باغی، تهران: اعلمی، ۱۴۰۴ق.
۳۲. طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الاوسط، قاهره، دارالحرمین، ۱۴۱۵ق.
۳۳. طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری باعلام الهدی، تهران: اسلامیة، ۱۳۹۰ق.
۳۴. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: ناصر خسرو، ۱۳۷۱ش.
۳۵. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، بی نا، بی تا.
۳۶. طبری، محمد بن جریر، جامع البیان، تحقیق، خلیل المیس، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۵ق.
۳۷. طبری، محمد بن جریر بن رستم، نوادر المعجزات فی مناقب الأئمة الهداة، تحقیق: اسدی، باسم محمد، قم: دلیل ما، ۱۴۲۷ق.
۳۸. طحاوی، احمد بن محمد، شرح مشکل الآثار، بی نا، بی تا.
۳۹. طریحی، فخرالدین بن محمد، مجمع البحرین، تحقیق و تصحیح: احمد حسینی اشکوری، تهران: مرتضوی، ۱۳۷۵ش.



۴۰. طوسی، محمد بن الحسن، اختیار معرفه الرجال (رجال الکشی)، تحقیق و تصحیح: حسن مصطفوی، مشهد، دانشگاه مشهد، ۱۴۰۹ق.
۴۱. طوسی، محمد بن الحسن، الامالی، تحقیق: مؤسسه بعثت، قم: دارالثقافه، ۱۴۱۴ق.
۴۲. طوسی، محمد بن الحسن، الفهرست، تحقیق: عبدالعزیز طباطبائی، قم: مکتبه المحقق الطباطبائی، ۱۴۲۰ق
۴۳. طوسی، محمد بن الحسن، رجال الطوسی، تحقیق: جواد قیومی اصفهانی، قم: موسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۵ق.
۴۴. عقیلی، محمد بن عمرو، الضعفاء الکبیر، تحقیق، امین عبدالمعطی قلجعی، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۴ق.
۴۵. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، تحقیق: هاشم رسولی محلاتی، تهران: المطبعه العلمیه، ۱۳۸۰ق.
۴۶. فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
۴۷. فیض کاشانی، محمد محسن، الوافی، اصفهان: کتابخانه امیرالمؤمنین (علیه السلام)، ۱۴۰۶ق.
۴۸. فیض کاشانی، محمد محسن، تفسیر الصافی، تحقیق: حسین اعلمی، تهران: الصدر، ۱۴۱۵ق.
۴۹. قاضی نعمان، نعمان بن محمد، شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار، تحقیق: محمد حسین حسینی جلالی، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۹ق.
۵۰. قمی مشهدی، محمد بن محمد رضا، کنز الدقائق و بحر الغرائب، تحقیق: حسین درگاهی، تهران: انتشارات اسلامی، ۱۳۶۷ ش.
۵۱. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، تحقیق: طیب موسوی جزائری، قم: دارالکتاب، ۱۴۰۴ق.
۵۲. کفعمی، ابراهیم بن علی، البلد الامین، بیروت: موسسه الاعلمی، ۱۴۱۸ق.
۵۳. کلینی، الکافی، تحقیق: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران: اسلامی، ۱۴۰۷ق.
۵۴. مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۴۰۴ق.
۵۵. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۵۶. مجلسی، محمد تقی، روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، تحقیق، حسین موسوی کرمانی و علی پناه اشتهااردی، قم: موسسه فرهنگی اسلامی کوشانپور، ۱۴۰۶ق.
۵۷. مجلسی، محمد تقی، لوامع صاحب قرانی، قم: اسماعیلیان، ۱۴۱۴ق.
۵۸. مسعودی، علی بن حسین، اثبات الوصیه، قم: انصاریان، ۱۳۸۴ ش.

۵۹. مسلم بن الحجاج، صحيح مسلم، بيروت: دارالفكر، بی تا.
۶۰. معرفت، محمد هادی، علوم قرآنی، قم: ۱۳۸۱ ش.
۶۱. مفید، محمد بن محمد، الاختصاص، تحقیق: علی اکبر غفاری و محمود محرمی زرنندی، قم: کنگره بین المللی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۶۲. مفید، محمد بن محمد، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، تحقیق: مؤسسه آل البيت، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۶۳. مقریزی، احمد بن علی، امتاع الاسماع، تحقیق: محمد عبد الحمید النمیسی، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۰ق.
۶۴. ملا صالح مازندرانی، محمد صالح بن احمد، شرح الکافی الأصول و الروضة، تحقیق: شعرانی ابوالحسن، تهران: المكتبة الاسلامیه، ۱۳۸۲ق.
۶۵. نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۳۶۵ ش.
۶۶. یعقوبی، احمد بن اسحاق، تاریخ الیعقوبی، بیروت: دار صادر، بی تا.



Bibliography

1. *The Torah (Tawrat)*
2. 'Ayyāshī, Moḥammad bin Mas'ūd, *Tafsīr al-'Ayyāshī (The Exegesis of 'Ayyāshī)*, Edited by Hāshim Rasūlī Maḥallātī, Tehran: Al-Maṭba'ah al-'Ilmiyyah, 1380 AH (1961 CE).
3. 'Uqaylī, Moḥammad bin 'Amr, *Al-Du'afā' al-Kabīr (The Great Book of the Weak)*, Edited by Amīn 'Abd al-Mu'tī Qala'jī, Beirut: Dār al-Kutub al-'Ilmiyyah, 1404 AH (1984 CE).
4. Abū al-Fidā', Ismā'īl bin 'Alī, *Al-Mukhtaṣar fī Akhbār al-Bashar (The Compendium of Human News)*, n.p., n.d.
5. Ālūsī, Seyyed Maḥmūd Afandī, *Rūḥ al-Ma'ānī (The Spirit of Meanings)*, Edited by 'Alī 'Abd al-Bārī 'Aṭīyyah, Beirut: Dār al-Kutub, 1415 AH (1995 CE).
6. Aṣṭarābādī, 'Alī, *Ta'wīl al-Āyāt al-Zāhirah fī Faḍā'il 'Itrah al-Ṭāhirah (The Interpretation of the Apparent Verses in the Virtues of the Pure Family)*, Edited by Ḥossein Ustādḥ Walī, Qom: Mu'assasah al-Nashr al-Islāmī, 1409 AH (1989 CE).
7. Baḥrānī, Seyyed Hāshim, *Al-Burhān fī Tafsīr al-Qurān (The Proof in Quranic Exegesis)*, Edited by Mu'assasah Be'thah, Qom: Mu'assasah Be'thah, 1374 SH (1995 CE).
8. Bukhārī, Moḥammad bin Ismā'īl, *Ṣaḥīḥ al-Bukhārī (The Authentic Collection of Bukhari)*, Dār al-Fikr, 1401 AH (1981 CE).
9. Fakhr al-Rāzī, Moḥammad bin 'Umar, *Al-Tafsīr al-Kabīr (The Great Commentary)*, Beirut: Dār Iḥyā' al-Turāth al-'Arabī, 1420 AH (1999 CE).
10. Fayḍ Kāshānī, Moḥammad Muḥsin, *Al-Wāfī (The Comprehensive)*, Isfahan: Amīr al-Mu'minīn (AS) Library, 1406 AH (1986 CE).
11. Fayḍ Kāshānī, Moḥammad Muḥsin, *Tafsīr al-Ṣāfi (The Clear Exegesis)*, Edited by Ḥossein A'lamī, Tehran: Al-Ṣadr, 1415 AH (1994 CE).
12. Ḥurr al-'Āmilī, Moḥammad bin Ḥassan, *Tafṣīl Wasā'il al-Shī'ah ilā Tahṣīl Masā'il al-Sharī'ah (The Detailed Means of the Shia to the Issues of the Law)*, Edited by Mu'assasah Āl al-Bayt, Qom: Mu'assasah Āl al-Bayt, 1409 AH (1988 CE).

13. Ibn 'Asākir, 'Alī bin al-Ḥassan, *Tārīkh Madīnat Dimashq (The History of the City of Damascus)*, Beirut: Dār al-Fikr, 1415 AH (1994 CE).
14. Ibn al-Wardī, 'Umar bin Muẓaffar, *Tārīkh Ibn al-Wardī (The History of Ibn al-Wardī)*, Beirut: Dār al-Kutub al-'Ilmiyyah, 1416 AH (1996 CE).
15. Ibn Athīr, 'Alī bin Moḥammad, *Al-Kāmil fī al-Tārīkh (The Complete History)*, Beirut: Dār Ṣādir, 1385 AH (1965 CE).
16. Ibn Bābawayh, 'Alī bin al-Ḥossein, *Al-Imāmah wa al-Tabsirah min al-Ḥayrah (The Imamate and Guidance in Confusion)*, Qom: Madrasah Imam Mahdi (AS), 1404 AH (1984 CE).
17. Ibn Ḥazm, 'Alī bin Aḥmad, *Jamhara Ansāb al-'Arab (The Compendium of Arab Genealogies)*, Beirut: Dār al-Kutub, n.d.
18. Ibn Kathīr, Ismā'īl bin Kathīr, *Al-Bidāyah wa al-Nihāyah (The Beginning and the End)*, Beirut: Dār al-Fikr, 1407 AH (1987 CE).
19. Ibn Khaldūn, 'Abd al-Raḥmān bin Moḥammad, *Tārīkh Ibn Khaldūn (The History of Ibn Khaldun)*, Beirut: A'lamī, 1391 AH (1971 CE).
20. Ibn Shahr Ashūb, Moḥammad bin 'Alī, *Manāqib Āl Abī Ṭālib (Virtues of the Family of Abū Ṭālib)*, Qom: 'Allāmah, 1379 AH (1959 CE).
21. Ibn Ṭāwūs, 'Alī bin Ṭāwūs, *Al-Ṭarā'if fī Ma'rifat Madhāhib al-Ṭawā'if (The Wonders in Knowing the Doctrines of the Sects)*, Qom: Khayyām, 1400 AH (1980 CE).
22. Ibn Ṭāwūs, 'Alī bin Ṭāwūs, *Faraj al-Mahmūm fī Tārīkh 'Ulamā al-Nujūm (Relief of the Distressed in the History of Astronomers)*, Qom: Dār al-Dhakhā'ir, 1368 SH (1989 CE).
23. Kaf'amī, Ibrāhīm bin 'Alī, *Al-Balad al-Amīn (The Safe City)*, Beirut: Mu'assasah al-A'lamī, 1418 AH (1997 CE).
24. Khuṣaybī, Ḥossein bin Ḥamdān, *Al-Hidāyah al-Kubrā (The Great Guidance)*, Beirut: al-Balāgh, 1419 AH (1998 CE).
25. Kulaynī, *Al-Kāfī (The Sufficient Narration Source for Shia)*, Edited by 'Alī Akbar Ghaffārī and Moḥammad Ākhundī, Tehran: Islāmiyyah, 1407 AH (1987 CE).
26. Ma'rifat, Moḥammad Hādī, *'Ulūm Qurānī (Quranic Sciences)*, Qom: 1381 SH (2002 CE).



27. Majlisī, Moḥammad Bāqir, *Biḥār al-Anwār (The Seas of Lights)*, Beirut: Dār Ihya' al-Turāth al-'Arabī, 1403 AH (1982 CE).
28. Majlisī, Moḥammad Bāqir, *Mir'āt al-'Uqūl (The Mirror of the Minds)*, Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmiyyah, 1404 AH (1983 CE).
29. Majlisī, Moḥammad Taqī, *Lawāmi' Ṣāḥib Qurānī (The Luminous Beams of the Quranic Companion)*, Qom: Isma'īlīyān, 1414 AH (1993 CE).
30. Majlisī, Moḥammad Taqī, *Rawḍat al-Muttaqīn fī Sharḥ Man Lā Yaḥḍuruḥu al-Faqīh (The Garden of the Pious in the Explanation of "For Those Who Don't Have any Access to a Jurist")*, Edited by Ḥossein Mūsawī Kirmānī and 'Alī Panāh Ishtihārdī, Qom: Islamic Cultural Foundation of Kūshānbūr, 1406 AH (1986 CE).
31. Maqrīzī, Aḥmad bin 'Alī, *Imtā' al-Asmā' (The Pleasure of the Hearing)*, Edited by Moḥammad 'Abd al-Ḥamīd al-Nimaysī, Beirut: Dār al-Kutub al-'Ilmiyyah, 1420 AH (1999 CE).
32. Mas'ūdī, 'Alī bin Ḥossein, *Ithbāt al-Waṣiyyah (The Proof of the Testament)*, Qom: Anṣāriyān, 1384 SH (2005 CE).
33. Mufīd, Moḥammad bin Moḥammad, *Al-Ikhtisās (The Specification)*, Edited by 'Alī Akbar Ghaffārī and Maḥmūd Maḥramī Zarandī, Qom: The International Congress of Sheikh Mufīd, 1413 AH (1992 CE).
34. Mufīd, Moḥammad bin Moḥammad, *Al-Irshād fī Ma'rifat Ḥujaj Allāh 'alā al-'Ibād (The Guidance in Knowing the Proofs of God Over His Servants)*, Edited by Mu'assasah Āl al-Bayt, Qom: Sheikh Mufīd Congress, 1413 AH (1992 CE).
35. Mullā Ṣāliḥ Māzandarānī, Moḥammad Ṣāliḥ bin Aḥmad, *Sharḥ al-Kāfī wa Rawḍah (The Explanation of Al-Kāfī: Uṣūl and Rawḍah)*, Edited by Abū al-Ḥassan Sha'rānī, Tehran: Islamic Library, 1382 AH (1962 CE).
36. Muslim bin al-Ḥajjāj, *Ṣaḥīḥ Muslim (The Authentic Collection of Muslim)*, Beirut: Dār al-Fikr, n.d.
37. Najjāshī, Aḥmad bin 'Alī, *Rijāl al-Najjāshī (The Biographical Evaluation of Najjāshī)*, Qom: Mu'assasah al-Nashr al-Islāmī, 1365 SH (1986 CE).

38. Qāḍī Nu‘mān, Nu‘mān bin Moḥammad, *Sharḥ al-Akḥbār fī Faḍā’il al-A’immah al-Aṭḥār (The Explanation of Reports on the Virtues of the Pure Imams)*, Edited by Moḥammad Ḥossein Ḥosseinī Jalālī, Qom: Jamā‘at al-Mudarrisīn, 1409 AH (1988 CE).
39. Qummī Mashhadī, Moḥammad bin Moḥammad Riḍā, *Kanz al-Daqā’iq wa Baḥr al-Gharā’ib (The Treasure of Subtleties and the Sea of Wonders)*, Edited by Ḥossein Dargāhī, Tehran: Islamic Publications, 1367 SH (1988 CE).
40. Qummī, ‘Alī bin Ibrāhīm, *Tafsīr al-Qummī (The Exegesis of al-Qummī)*, Edited by Ṭayyib Mūsawī Jazā’irī, Qom: Dār al-Kitāb, 1404 AH (1983 CE).
41. Rāghib al-Iṣfahānī, Ḥossein bin Moḥammad, *Mufradāt Alfāz al-Qurān (The Vocabulary of the Words of the Quran)*, Edited by Ṣafwān ‘Adnān Dāwūdī, Beirut: Dār al-‘Ilm, 1412 AH (1991 CE).
42. Rashīd al-Dīn, Faḍl Allāh, *Jāmi‘ al-Tārīkh (The Compendium of History)*, Edited by Moḥammad Rūshan, Tehran: Research Center for Written Heritage, 1386 SH (2007 CE).
43. Rāwandī, Sa‘īd bin ‘Abd Allāh, *Qiṣaṣ al-Anbiyā’ (Stories of the Prophets)*, Edited by Ghulām Riḍā ‘Irfāniyān, Mashhad: Islamic Research Foundation, 1409 AH (1989 CE).
44. Ṣadūq, Moḥammad bin ‘Alī, *‘Ilal al-Sharā’i’ (The Causes of the Laws)*, Qom: Kitābfurūshī Dāwarī, 1362 SH (1983 CE).
45. Ṣadūq, Moḥammad bin ‘Alī, *‘Uyūn Akḥbār al-Riḍā (AS) (The Eyes of the Reports of Imam Riḍā)*, Tehran: Nashr Jahān, 1378 AH (1959 CE).
46. Ṣadūq, Moḥammad bin ‘Alī, *Al-Amālī (The Dictations)*, Beirut: A‘lamī, 1400 AH (1980 CE).
47. Ṣadūq, Moḥammad bin ‘Alī, *Al-Khiṣāl (The Characteristics)*, Edited by ‘Alī Akbar Ghaffārī, Qom: Jamā‘at al-Mudarrisīn al-Ḥawzah, 1362 SH (1983 CE).
48. Ṣadūq, Moḥammad bin ‘Alī, *Kamāl al-Dīn wa Tamām al-Ni‘mah (The Perfection of the Religion and the Completion of the Blessing)*, Edited by ‘Alī Akbar Ghaffārī, Tehran: Islāmiyyah, 1395 AH (1975 CE).



49. Ṣadūq, Moḥammad bin ‘Alī, *Kitāb Man Lā Yaḥḍuruḥu al-Faqīh (The Book For Those Who Don’t Have any Access to a Jurist)*, Edited by ‘Alī Akbar Ghaffārī, Qom: Jamā‘at al-Mudarrisīn al-Ḥawzah, 1413 AH (1992 CE).
50. Ṣaffār, Moḥammad bin al-Ḥassan, *Baṣā’ir ad-Darajāt (The Levels of Insight)*, Edited by Ḥassan Kūcheh Bāghī, Tehran: A‘lamī, 1404 AH (1984 CE).
51. Suyūṭī, ‘Abd al-Raḥmān bin Kāmil al-Dīn, *Al-Durr al-Manthūr (The Scattered Pearls)*, Qom: Āyat Allāh Mar‘ashī Najafī Library, 1404 AH (1984 CE).
52. Ṭabarānī, Sulaymān bin Aḥmad, *Al-Mu‘jam al-Awsaṭ (The Middle Dictionary)*, Cairo: Dār al-Ḥaramayn, 1415 AH (1994 CE).
53. Ṭabarī, Moḥammad bin Jarīr bin Rustam, *Nawādir al-Mu‘jizāt fī Manāqib al-A‘immah al-Hudāt (The Rare Miracles in the Virtues of the Imams)*, Edited by Bāsim Moḥammad Asadī, Qom: Dalīl Mā, 1427 AH (2006 CE).
54. Ṭabarī, Moḥammad bin Jarīr, *Jāmi‘ al-Bayān (The Comprehensive Commentary)*, Edited by Khalīl al-Mays, Beirut: Dār al-Fikr, 1415 AH (1995 CE).
55. Ṭabarī, Moḥammad bin Jarīr, *Tārīkh al-Umam wa al-Mulūk (The History of Nations and Kings)*, Edited by Moḥammad Abū al-Faḍl Ibrāhīm, Beirut: n.p., n.d.
56. Ṭabarṣī, Faḍl bin Ḥassan, *A‘lām al-Warā bi A‘lām al-Hudā (The Nobles of the Leaders of Guidance)*, Tehran: Islāmiyyah, 1390 AH (1970 CE).
57. Ṭabarṣī, Faḍl bin Ḥassan, *Majma‘ al-Bayān fī Tafsīr al-Qurān (The Comprehensive Commentary on the Quran)*, Tehran: Nāṣir Khusraw, 1371 SH (1992 CE).
58. Ṭaḥāwī, Aḥmad bin Moḥammad, *Sharḥ Mushkil al-Āthār (The Explanation of Difficult Reports)*, n.p., n.d.
59. Tha‘labī, Aḥmad bin Moḥammad, *Al-Kashf wa al-Bayān ‘an Tafsīr al-Qurān (The Revelation and Clarification on the Exegesis of the Quran)*, Edited by Abū Moḥammad bin ‘Āshūr, Beirut: Dār Iḥyā’ al-Turāth al-‘Arabī, 1422 AH (2001 CE).
60. Ṭurayḥī, Fakhr al-Dīn bin Moḥammad, *Majma‘ al-Baḥrayn (The Confluence of the Two Seas)*, Edited by Aḥmad Ḥosseini Ashkūrī, Tehran: Murtazavī, 1375 SH (1996 CE).

61. Ṭūsī, Moḥammad bin al-Ḥassan, *Al-Amālī (The Dictations)*, Edited by Mu'assasah Be'thah, Qom: Dār al-Thaqāfah, 1414 AH (1993 CE).
62. Ṭūsī, Moḥammad bin al-Ḥassan, *Al-Fihrist (The Index/ Bibliography)*, Edited by 'Abd al-'Azīz Ṭabāṭabā'ī, Qom: Maktabat al-Muḥaqqiq al-Ṭabāṭabā'ī, 1420 AH (1999 CE).
63. Ṭūsī, Moḥammad bin al-Ḥassan, *Ikhtiyār Ma'rifat al-Rijāl (Rijāl al-Kashshī) (The Selection of The Biographical Evaluation of al- Kashshī [Kashshī's Biographical Evaluation])*, Edited by Ḥassan Muṣṭafawī, Mashhad: University of Mashhad, 1409 AH (1989 CE).
64. Ṭūsī, Moḥammad bin al-Ḥassan, *Rijāl al-Ṭūsī (The The Biographical Evaluation of Ṭūsī)*, Edited by Jawād Qayyūmī Iṣfahānī, Qom: Mu'assasah Nashr Islāmī, 1415 AH (1994 CE).
65. Ya'qūbī, Aḥmad bin Iṣḥāq, *Tārīkh al-Ya'qūbī (The History of Ya'qūbī)*, Beirut: Dār Ṣādir, n.d.